

التقاط میان دموکراسی و نژادپرستی: ارزیابی دولت یهودی اسرائیل و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی محسن عباس‌زاده مرزبالی^۱، نسترن خان‌پور^۲

۱۵

دوره ۸، شماره ۱، پیاپی ۱۵
بهار و تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۱۱/۱۶

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۳/۱۳

صص: ۲۲۲-۱۸۹

شاپا چاپی: ۲۵۳۸-۵۶۴X
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۵۵۱



CC BY-NC-SA

چکیده

دموکراسی و نژادپرستی بر ایده‌هایی استوارند که به لحاظ نظری در تقابل با هم قرار می‌گیرند. بااین‌حال، در دوران معاصر شاهد رژیم‌هایی بوده‌ایم که علی‌رغم پایه‌ریزی بر تشکیلات لیبرال دموکراتیک، باورهای نژادپرستانه خود را در سطوح وسیع اعمال می‌کردند. پرسش این است که چگونه می‌توان این هم‌نشینی عناصر متضاد (دموکراسی و نژادپرستی) را تحلیل کرد؟ فرضیه مقاله این است که دموکراسی به‌عنوان یک شیوه حکومت‌داری، اگرچه نظامی مبتنی بر برابری سیاسی و اخلاق مصالحه میان گروه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی است، اما دایره شمولیت و انعطاف آن ممکن است محدود باشد؛ بدین معنا که برابری سیاسی و اخلاق مصالحه آن لزوماً شامل حال «دیگری مطلق» (نژادها یا هویت‌های متفاوت) نشود. در راستای بررسی فرضیه، پژوهش حاضر با عزیمت از دوگانه «ملت قومی/ فرهنگی و ملت سیاسی»، به توضیح «نحوه هم‌نشینی فرم حکمرانی مدرن و محتوای هنجاری پیشامدرن» می‌پردازد تا چارچوب مفهومی‌ای برای فهم پدیده التقاطی هم‌نشینی دموکراسی و نژادپرستی در اختیار نهد و به‌عنوان مطالعه موردی، بر دولت یهودی اسرائیل و رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی سابق تمرکز کند. یافته محوری پژوهش این است که تلقی دموکراسی به‌مثابه صرفاً «فرم» حکمرانی (رویه نهادمند چرخش قدرت، کثرت‌گرایی حزبی و ...) مانع ارزیابی از سطح واقعی دموکراتیک‌بودن یک نظام سیاسی می‌شود؛ چراکه از کاستی‌های آن نظام در بُعد «محتوایی» (سایه تبعیض نژادی بر آرمان‌های دموکراتیکی نظیر آزادی و برابری نوع بشر، خودآیینی سیاسی و ...) غفلت می‌کند. در این پژوهش، داده‌های حاصله از مطالعه منابع کتابخانه‌ای، به شیوه توصیفی - تحلیلی و در قالب چارچوبی مقایسه‌ای سامان می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: دموکراسی؛ تبعیض؛ کثرت‌گرایی؛ مصالحه؛ نژادپرستی.

DOI: 10.22080/jpir.2025.28146.1409

۱. استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران (نویسنده مسئول).

m.abbaszadeh@umz.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

۱. مقدمه

دموکراسی شکلی از حکمرانی است که قوانین، سیاست‌گذاری‌ها، رهبری و فعالیت‌های مهم آن به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم توسط مردم انتخاب می‌شود؛ مردمی که از لحاظ سیاسی برابر تلقی می‌شوند. اگر به تعبیر آلن تورن، نخستین هدف دموکراسی، برپا کردن جامعه‌ای سیاسی است که اصل قانونی آن را برابری تشکیل می‌دهد (تورن، ۱۳۹۹: ۱۹۸)، تحقق آن در گرو مجموعه‌ای از نهادهای باثبات است. در عین حال، دموکراسی، مبتنی بر خنثی بودن دولت در عرصه اجتماعی و ارائه آزادی حداکثری به شهروندان است. وجه تعیین‌کننده دموکراسی، وجود انتخابات رقابتی و عادلانه به همراه دو عنصر اصلی، یعنی حکومت اکثریت و سازش یا اخلاق مصالحه، است (Baume & Novak, 2020).

در مقابل، نژادپرستی بر این باور است که نژاد، عامل تعیین‌کننده‌ای در بروز صفات و ظرفیت‌های انسانی است و تفاوت‌های نژادی موجب برتری ذاتی یک نژاد یا بالعکس می‌شود. بنابراین، به لحاظ نظری، نژادپرستی اساساً در تقابل با دموکراسی قرار می‌گیرد. اما، در عمل، هم‌نشینی این دو در قالب یک نظم سیاسی بعید نیست؛ چنانکه توماس جفرسون، از رهبران بنیان‌گذار ایالت متحده آمریکا، مانند بسیاری از سفیدپوستان ایالات جنوبی آمریکا - اما با استدلالی ویژه - به ایدئولوژی مبتنی بر برده‌داری پایبند بود و در جهت محافظت از ارزش‌های عالی‌تر (یعنی یک جامعه جمهوری) عملاً به استثمار سیاه‌پوستان مشروعیت بخشیده بود (بوبو، ۱۳۹۷: ۷۲۸-۷۲۷) در قرن بیستم نیز شاهد ظهور دولت‌هایی بوده‌ایم که علی‌رغم پایه‌ریزی بر تشکیلات دموکراتیک، باورهای نژادپرستانه خود را در سطوح وسیع اعمال می‌کردند. برای نمونه، دولت یهودی^۱ اسرائیل و رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی سابق.

^۱ استفاده از تعبیر «دولت یهودی» برای اسرائیل با استناد به اعلامیه استقلال ۱۹۴۸ این رژیم صورت می‌گیرد که با اعلام «تشکیل دولتی یهودی در سرزمین اسرائیل»، آن را به منزله دولت «قوم یهود» تعریف می‌کند. در سال

ضرورت پژوهش حاضر از پیامدهای نظری و عملی «غلبه فرم بر محتوا» در تحلیل دموکراسی نشأت می‌گیرد؛ چنانچه دموکراسی را صرفاً فرم حکمرانی، یعنی متشکل از رویه نهادمند چرخش قدرت، کثرت‌گرایی حزبی و ... تلقی نماییم، وجود شرایط ساختاری مذکور را حمل بر دموکراتیک بودن نظام سیاسی می‌کنیم؛ درحالی‌که ممکن است نظام سیاسی مربوطه از منظر آرمان‌های آزادی و برابری واجد کاستی‌هایی باشد که تقلیل‌گرایی فوق مانع شناخت و اصلاح نواقص آن می‌گردد. این تحلیل در خصوص رژیم‌های سیاسی متعددی صدق می‌کند. تمرکز پژوهش حاضر، بررسی رژیم‌های دارای فرم دموکراتیک، اما محتوای نژادپرستانه است.

در این راستا، سؤال پژوهش این است که این هم‌نشینی عناصر متضاد (دموکراسی و نژادپرستی) را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ فرضیه مقاله این است که دموکراسی به‌عنوان یک شیوه حکومت‌داری، اگرچه نظامی مبتنی بر برابری سیاسی و اخلاق مصالحه میان گروه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی است، اما دایره شمولیت و انعطاف آن ممکن است محدود باشد، بدین معنا که «اخلاق مصالحه» آن لزوماً شامل حال «دیگری مطلق» (نژادها یا هویت‌های متفاوت) نشود.

مقاله حاضر، پس از بررسی اجمالی پیشینه پژوهش و ارائه یک چارچوب مفهومی، به توصیف مختصات متفاوت دموکراسی و نژادپرستی می‌پردازد. سپس، التقاط میان این دو را در قالب رژیم‌های اسرائیل و آفریقای جنوبی مورد بررسی قرار می‌دهد. شیوه پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و منبع گردآوری داده‌ها مطالعه کتابخانه‌ای بوده است.

۱۹۶۵ نیز دیوان عالی اسرائیل با صدور رأی اعلام می‌دارد که اسرائیل «همچون دولت یهودی بنیان‌گذاری شده است» و تشکیل آن بر پایه «حق طبیعی و تاریخی قوم یهود برای زیستن در دولتی حاکمیت‌مند انجام گرفته است مانند هر قوم و ملت مستقل دیگری». (باربیه، ۱۳۸۳: ۲۹۷-۲۹۶) در این بافت، یهودیت یک هویت توأمان قومی و دینی است (Dowty, 1999).

۲. پیشینه پژوهش

شناخت ماهیت رژیم‌های اسرائیل و آپارتاید آفریقای جنوبی، محرک پژوهش‌های مقایسه‌ای عدیده‌ای بوده است. در پژوهش‌های خارجی، دبو (۲۰۲۴) در مقاله «آپارتاید در آفریقای جنوبی و فلسطین / اسرائیل: نمونه‌ای از تکامل همگرا» بر این باور است که اگرچه دولت اسرائیل تفاوت‌های بنیادینی با آپارتاید آفریقای جنوبی دارد، هر دو به گونه‌ای پیش رفتند که منجر به کسب ویژگی‌های مشابه در هر دو دولت شده است. یفتاخر (۲۰۲۳) در «تعمیق آپارتاید: جغرافیای سیاسی استعمار اسرائیل / فلسطین» در پی نشان دادن چگونگی ترکیب نیروهای استعماری، ملی، سرمایه‌داری و لیبرالی است که روند «تعمیق آپارتاید» را در کل قلمرو تحت کنترل اسرائیل به راه انداخته‌اند. زرایک و داکوار (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «در قیاس آپارتاید چه نهفته است؟ بازتاب فلسطین / اسرائیل» به مقایسه رژیم اسرائیل و آپارتاید آفریقای جنوبی می‌پردازند. در نظر آن‌ها، اگرچه مجموعه عوامل تاریخی و ژئوپلیتیکی در آفریقای جنوبی، جدایی و سلطه را آشکار می‌ساختند، در اسرائیل اما این عوامل نقش‌های متفاوتی ایفا کرده‌اند و در نتیجه، برداشت آپارتاید از نظام اسرائیل تنها در پی فروپاشی باور به تحقق راه‌حل دو دولت و شروع گفتمان تک‌دولتی به وجود آمد.

بارنز (۲۰۱۹) در کتاب «آپارتایدی دیگر: مبانی ساختاری، حقوقی و گفتمانی برای مقایسه آفریقای جنوبی و اسرائیل» تعاریف آپارتاید تحت قوانین بین‌المللی، زمینه‌های مختلف گفتمان نژادی، اسطوره‌های بنیادین ناسیونالیسم آفریقای جنوبی و اسرائیل، نقش نیروی کار سیاه‌پوست و فلسطینی، تبعیض نژادی مکانی و واکنش‌های فعالان حقوق بشر به این دو رژیم را بررسی می‌کند. بیت (۲۰۱۶) در مقاله «مقایسه فلسطین / اسرائیل و آپارتاید» در پی پاسخ به این پرسش است که چرا این مقایسه در اواسط دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ با قدرت ظاهر شد و چه چیزی را در مورد حاکمیت دولت‌های استعماری مدرن روشن می‌کند؟ نویسنده، این مقایسه را در سنت مردم‌شناسی قرار

می‌دهد، تبارشناسی آن را دنبال می‌کند و در تلاش است تا عناصر مختلف موجود در آفریقای جنوبی و اسرائیل و دیگر دولت‌ها و جوامعی را که حول بنای تمایز ساخته شده‌اند، بیان کند.

رگان (۲۰۰۸) در مقاله «دولت اسرائیل و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی از دیدگاهی مقایسه‌ای» با مقایسه ساختار حقوقی این دو رژیم نتیجه می‌گیرد که اگرچه کاربرد اصطلاح آپارتاید برای اهداف توصیفی ممکن است جذاب به نظر برسد، شکافی میان ظاهر و واقعیت این دو رژیم وجود دارد که درنهایت ممکن است برای توضیح واقع‌بینانه شرایط حاکم بر فلسطین/اسرائیل، کاملاً صادق نباشد. حسن (۲۰۰۸) در مقاله «دولتی واحد و دموکراتیک؛ مبارزه علیه آپارتاید در فلسطین-اسرائیل»، استدلال می‌کند که اسرائیل، از بدو پیدایش، یک دولت آپارتاید اها از لحاظ ساختاری متفاوت از آفریقای جنوبی بوده است. از نظر او، فقط برجیده شدن قوانین حقوقی رژیم صهیونیستی، قانون اساسی و ساختارهای دولتی تبعیض‌آمیز است که پایان آپارتاید در فلسطین/اسرائیل را تضمین می‌کند.

در میان پژوهش‌های داخلی نیز شیخ‌الاسلامی و شیراوند (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی گفتمان آپارتاید در آفریقای جنوبی با اسرائیل» با استفاده از رویکرد تحلیل گفتمان، به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های گفتمان آپارتاید در دو سرزمین آفریقای جنوبی و اسرائیل می‌پردازند. به باور آن‌ها، در شکل‌گیری گفتمان آپارتاید در هر دو منطقه، دو عامل عنصر خارجی و ایدئولوژی و مذهب نقش اساسی داشته‌اند. از نظر هویت و امنیت نیز در هر دو رژیم شاهد حاکمیت ژئوپولتیک جنگ هستیم.

نوآوری پژوهش حاضر در این است که با مبنا قرار دادن دوگانه روش‌شناختی «فرم» و «محتوا»ی دموکراسی سعی دارد به ارزیابی رژیم‌های اسرائیل و آفریقای جنوبی بپردازد. این جهت‌گیری پژوهشی باعث می‌شود که مقاله حاضر بتواند به ارزیابی‌ای

توأمان واقع‌بینانه و انتقادی از ماهیت این دو رژیم ارائه دهد، ارزیابی‌ای فراسوی دوگانه‌های تقلیل‌گرایانه‌ای که با تمرکز بر یک سویه (یعنی دموکراسی یا نژادپرستی) و از سویه دیگر این نوع رژیم‌ها غفلت می‌کنند و در تحلیل سیاست‌ها و عملکرد آن‌ها توجهی درخور به تأثیر سرشت التقاطی آن‌ها نشان نمی‌دهند.

۳. ساختار روش‌شناختی و چارچوب مفهومی

به منظور بررسی فرضیه، پژوهش حاضر داده‌های مستخرج از مطالعه منابع کتابخانه‌ای را به شیوه توصیفی-تحلیلی و در قالب یک «چارچوب تحلیلی دولایه» سامان می‌دهد. این چارچوب با مبنا قرار دادن تمایز روش‌شناختی میان فرم و محتوا، نسبتی با هر دو رویکرد متعارف به تحلیل این نوع رژیم‌ها برقرار می‌سازد؛ یعنی رویکردهایی که با تمرکز پوزیتیویستی بر «فرم» دموکراتیک این نوع رژیم‌ها از محتوای غیردموکراتیک آن‌ها غفلت می‌کنند و در مقابل، رویکردهایی که به دلیل تمرکز انتقادی-هنجاری بر «محتوا»ی نژادپرستانه این نوع رژیم‌ها، نقش ساختارهای نهادی دموکراتیک را در خودتداوم‌بخشی آن‌ها نادیده می‌گیرند.

پژوهش حاضر، بر این باور است که به منظور توضیح هم‌نشینی «فرم دموکراسی و محتوای غیردموکراتیک»، یا به تعبیر دیگر التقاط میان «فرم مدرن و محتوای پیشامدرن»، می‌توان از تقابل مفهومی میان برداشت‌های «قومی/ فرهنگی» و «مدنی/ سیاسی» از ملت بهره برد؛ چراکه درواقع بر بنیاد نحوه ادراک از «ملت» است که هنجارها و نهادهای یک رژیم سیاسی جهت سامان‌بخشی به اجتماع سیاسی در قالب دولت-ملت خلق می‌شوند.

۱-۳ ملت قومی - فرهنگی

بر طبق برداشت «قومی/ فرهنگی»، ملت پدیده‌ای طبیعی یا تاریخی است که شکل‌گیری آن به خواست و اراده فرد ارتباطی ندارد. درواقع، افراد (که خصوصیات

عینی طبیعی / تاریخی نظیر نژاد، زبان، یا مذهب را منفعلانه دریافت می‌دارند) نیستند که ملت را تشکیل می‌دهند، بلکه ملت است که به آن‌ها هویت می‌بخشد. بنابراین، پیوند فرد و جامعه از سرشتی «غیر سیاسی» (یعنی مبتنی بر تعلق قومی / فرهنگی و نه میثاق سیاسی) برخوردار است و اعضای ملت، درواقع اعضای یک «جماعت»^۱ قومی / فرهنگی قلمداد می‌شوند، نه شهروندان یک «جامعه»^۲ سیاسی. به عبارت دیگر، افراد نه دارای هویت حقیقی، بلکه همچون اجزاء فروکاسته‌شده به «کل» (جماعت) و با میانجی آن می‌توانند واجد هویت سیاسی محسوب شوند. از آنجاکه این درک از ملت با خودمختاری فرد و جامعه مدنی مخالفت می‌ورزد، با دولت دموکراتیک به‌مثابه فرم حکمرانی مدرن در تقابل قرار می‌گیرد؛ هرچند به رویارویی با دولت برنمی‌خیزد و حتی معمولاً گرایش به برپایی دولتی برای خویش دارد تا بازنمایی‌کننده ملت باشد؛ این نوع از دولت بسیار مستعد گرایش به توتالیترسم، نژادپرستی و خشونت‌ورزی ایدئولوژیک است؛ چراکه به دلیل تعریف محدودش از عنصر مقوم اجتماع سیاسی (تقلیل امر مشترک به خلوص نژادی، زبانی، مذهبی) گستره مطرودان آن فراخ خواهد بود (باربیه، ۱۳۸۳: ۲۱۳-۲۱۶).

۲-۳ ملت سیاسی

در مقابل، برداشت «سیاسی»، ملت را پیکره‌ای «سیاسی / قراردادی» یعنی مبتنی بر «همراهی ارادی و تعهد ذهنی اعضا» تلقی می‌کند. طبعاً از آنجاکه ریشه تکوین ملت را در «میثاق سیاسی» میان افراد می‌جوید، اجتماع سیاسی را براساس عضویت در دولت و تعهد به آرمان‌ها و قوانین آن تعریف می‌کند؛ نه خصوصیات عینی طبیعی و تاریخی. البته واقعیت‌های قومی - فرهنگی (مانند نژاد، زبان یا دین) از میان نمی‌روند، بلکه به‌عنوان واقعیت‌های «اجتماعی»^۱ ای در نظر گرفته می‌شوند که تنها می‌توانند در جامعه

^۱. Community

^۲. Society

مدنی وجود داشته باشند، نه به عنوان واقعیت‌های «سیاسی» فعال در حوزه دولت؛ طبعاً در اینجا دولت تجسم قانون «عام» برآمده از قرارداد محسوب می‌شود که در ورای قوانین «خاص» برآمده از تعلقات قومی، مذهبی، فرهنگی و ... قرار دارد. در نتیجه، دولت-ملت با «جامعه متشکل از شهروندان» همسان انگاشته می‌شود نه یک «جماعت قومی، زبانی یا مذهبی خاص». پیداست که این برداشت از ملت با دولت دموکراتیک به مثابه فرم حکمرانی مدرن همخوانی دارد (باریه، ۱۳۸۳: ۲۳۱).

۳-۳ همنشینی التقاطی برداشت‌های قومی-فرهنگی و سیاسی

علی‌رغم تفاوت بنیادی میان دو برداشت فوق از ملت، در عمل امکان ظهور اشکال متنوعی از همنشینی این دو برداشت در چارچوب ایدئولوژی‌ها و رژیم‌های سیاسی وجود دارد. در حلقه‌های التقاطی، رژیم مربوطه، «فرم حکمرانی مدرن» اش را با اتکا به تعریف «سیاسی» ملت توجیه می‌کند و «محتوای هنجاری قومی-نژادپرستانه» قوانین و سیاست‌های آن از نهادینگی تعریف «قومی-فرهنگی» ملت در بنیاد آن رژیم حکایت می‌کند. دولت یهودی اسرائیل و رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی سابق از رادیکال‌ترین مصادیق این وضعیت‌های التقاطی هستند.

۴. سرشت متفاوت دموکراسی و نژادپرستی

به لحاظ نظری، دموکراسی و نژادپرستی بر ایده‌هایی استوارند که آن‌ها را از هم دور و بلکه متضاد می‌سازد. نگاهی اجمالی به ارکان اساسی این دو مفهوم مؤید این مدعاست.

۱-۴ دموکراسی

واژه باستانی دموکراسی به معنی حکومت مردمی، اگرچه معنی لغوی خود را حفظ کرده است، اما بدون اتکا بر تعاریف کارکردی ویژه نمی‌توان معنای دقیق این واژه را

دریافت. در تعریف حداقلی، دموکراسی به رژیم‌های اطلاق می‌شود که دارای حداقل‌های ساختاری نظیر حق رأی تمامی بزرگسالان، انتخابات آزاد، رقابتی و مکرر، وجود بیش از یک حزب سیاسی و بیش از یک منبع اطلاعاتی باشد. دموکراسی کارآمد سیستمی است که چارچوب سازمان‌یافته‌ی اثباتی را ارائه می‌دهد و از طریق عملکرد درست مکانیسم‌ها و نهادهایش و با همکاری وسیع مردمی، به آرمان آزادی و برابری شهروندانش تحقق می‌بخشد (Morlino, 2003: 1). اهداف آرمانی دموکراسی بر پایه‌ی حفاظت از استقلال و کرامت انسانی است، بنابراین دو جنبه‌ی آزادی و برابری در تمامی برداشتها از دموکراسی حائز اهمیت است.

دموکراسی لیبرال، به‌عنوان متعارف‌ترین برداشت از دموکراسی، به آزادی اجتماعی و سیاسی حداکثری شهروندان و بهره‌برداری از حقوق اجتماعی سازمان‌یافته، دخالت حداقلی دولت در زندگی شهروندان، مصالحه‌ی میان شهروندان، مشارکت وسیع مردمی از طریق راه‌های مشروع سیاسی یا از طریق تجمع، حفظ حقوق اقلیت‌ها در بستر سیاسی - اجتماعی و آزادی بیان فارغ از درجه و قدرت هر فرد یا گروه قائل است (Baume & Novak, 2020: 255).

جوامع متأخر مدرن، جوامعی هستند که شهروندان‌شان نظر‌ها، قومیت‌ها، فرهنگ‌ها و مذاهب مختلفی دارند و بنابراین با یکدیگر از بسیاری جهات متفاوت و مخالف هستند. در واکنش به چنین پدیده‌ای، برای به‌وجودآوردن جامعه‌ای که دارای حداقلی از ثبات و همبستگی اجتماعی است، دو حالت کلی را می‌توان متصور شد: یا به اجبار باید شهروندان را به ایدئولوژی حاکم سوق داد که برخلاف آرمان‌های دموکراتیک و حق شهروندان برای آزادی است یا باید از طریق سازش و مصالحه، شهروندان را به پذیرفتن تفاوت‌ها سوق داد. طبیعتاً سرشت دموکراسی به انتخاب گزینه‌ی دوم می‌انجامد و به همین دلیل اگرچه تساهل و مصالحه در حکومت‌های مختلف که الزاماً دموکراتیک

نیستند نیز پیدا می‌شوند، در حکومت‌های دموکراتیک از ارزش بیشتری برخوردار هستند (Baume & Novak, 2020: 52).

«سازش یا تساهل» یکی از اصول اساسی سنت لیبرالیسم است که قدمت آن به اندیشه‌های جان لاک و جان استوارت میل برمی‌گردد. سازش را می‌توان «بازداری از تخطی به حقوق و آزادی عمل دیگران به هر شکل» و «اقرار به احتمال معتبر بودن دیدگاه‌های به ظاهر متضاد و متناقض و درنگ کردن در صدور قضاوت‌های ارزشی در مواجهه با باورهای یک فرد یا گروه» تعریف نمود. شرط اول سازش، وجود هنجارها یا انتظاراتی است که شهروندان را به اغماض کردن در مواجهه با تفاوت‌ها و نرمش و انصاف در برخورد با آن‌ها ترغیب می‌کند (Stebbins, 2017: 106). در کنار آن، اصل «مصالحه» قابل طرح است که در پس‌زمینه‌ای از درگیری به وجود می‌آید. عملتاً مصالحه را با اجماع مترادف می‌گیرند در صورتی که الزاماً به یک معنی نیستند؛ در اجماع، همه افراد با یکدیگر موافقت، اما در مصالحه، افراد به نتایج مطلوب شخصی خود نمی‌رسند، بلکه با اعطای امتیازات مختلف، به یک تصمیم جمعی مطلوب دست یافته می‌شود (Rostbøll & Scavenius, 2017: 43). هم سازش و هم مصالحه روش‌های مسالمت‌آمیز کنار آمدن با کثرت‌گرایی جوامع متأخر مدرن هستند و هر دو در جوامع دموکراتیک نه‌تنها رایج که یکی از ارکان‌های مهم همبستگی اجتماعی هستند. در این معنا، دموکراسی یک نظام حکومتی است که برای ادامه حیات خود ناچار باید موارد کوچکی از تناقض‌ها را نیز تحمل کند؛ زیرا دموکراسی دقیقاً ضامن تنوع است (اندرسن، ۱۴۰۱: ۱۶۰).

۲-۴ نژادپرستی

نژادپرستی را می‌توان یک فرآیند، ساختار و ایدئولوژی خاص تعریف نمود که در آن نابرابری‌های یک ساختار اجتماعی وسیع‌تر به گونه‌ای جبرگرایانه به عوامل

بیولوژیکی یا فرهنگی افرادی که از نژاد یا قومیتی دیگر هستند، ربط داده می‌شود؛ سیستمی در هم‌تنیده از قدرت و تعصباتی که سلسله‌مراتبی نژادی و قومی را تولید و حفظ می‌کند (2 Fish & Seyd, 2020). تئوری‌های نژادگرایانه بر دو فرض استوارند: (۱) تفاوت‌های اساسی ژنتیکی یا گونه‌ای^۱ در میان مردم جهان وجود دارد. (۲) این تقسیم‌بندی‌ها در تفاوت‌های فرهنگی، فکری یا اخلاقی متجلی شده است و به آن‌ها از لحاظ سیاسی یا اجتماعی اهمیت می‌بخشد (هیوود، ۱۳۹۵: ۸۹).

به‌طور کلی می‌توان نژادپرستی را به‌عنوان یک ایدئولوژی دارای پنج شاخصه دانست: (۱) اعتقاد به برتری یک نژاد (و به‌ندرت چندین نژاد) بر سایر نژادها که عموماً با طبقه‌بندی سلسله‌مراتبی آن‌ها همراه است؛ (۲) این تصور که این برتری ماهیتی بیولوژیکی و زیستی دارد؛ در نتیجه، برتری و یا پستی جبری و غیرقابل تغییر است و با محیط اجتماعی یا آموزش نمی‌توان آن‌ها را اصلاح کرد؛ (۳) این ایده که نابرابری‌های بیولوژیکی یک گروه در نظام‌های اجتماعی و فرهنگی منعکس می‌شود و برتری زیست‌شناختی منجر به به‌وجود آمدن «تمدنی برتر» می‌شود؛ (۴) اعتقاد به مشروعیت تسلط نژادهای «برتر» بر نژادهای پست‌تر؛ (۵) باور به وجود و اهمیت حفاظت از نژادهای خالص و پاک (De Benoist, 1999: 14).

در قرون اخیر، چندنژادی بودن انسان‌ها از لحاظ زیستی به‌عنوان پدیده‌ای غیرواقعی و غیرعلمی اثبات شده است؛ چراکه تفاوت‌های میان انسان‌ها بسیار کمتر از آن است که بشود آن‌ها را به‌گونه‌ای معنادار از یکدیگر متفاوت دانست و در طبقه‌بندی‌های مختلف زیستی قرار داد. اما تا به امروز نژاد به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و فرهنگی، یکی از فاکتورهای مؤثر بر جوامع انسانی باقی مانده است و در طول تاریخ به «سیاست‌های قومی منفی» در قالب‌هایی چون جنگ‌های صلیبی، تبعید و نابودی، جابه‌جایی و مبادله

¹. Species-type

جمعیتی، هولوکاست، اردوگاه کار اجباری، نسل‌کشی، زبان‌کشی و پاک‌سازی قومی انجامیده است (برتون، ۱۳۸۷: فصل ۵).

علی‌رغم توافق نظری اندک بر سر جلوه‌های بروز نژادپرستی، می‌توان نژادپرستی را به دو بخش آشکار و پنهان تقسیم کرد. «نژادپرستی آشکار» نوعی از نژادپرستی است که از طریق رفتارها، ایده‌ها، نمادها و رویکردهای زیان‌بار و آسیب‌زا که متوجه گروه‌های نژادی خاصی است، قابل مشاهده بوده و عمدتاً در سطوح فردی جلوه‌گر می‌شود (Elias, 2015: 1). «نژادپرستی پنهان» شکل خاصی از کنترل اجتماعی در سطوح کلان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که در تلاش برای تنظیم رفتار گروه‌های نژادی خاص به نفع سایر گروه‌های نژادی تجلی پیدا می‌کند (Coates, 2008: 1). این دو تقسیم‌بندی عملاً با یکدیگر بسیار در ارتباط‌اند؛ چراکه ساختارهای نژادپرستانه می‌توانند منجر به گسترده‌تری بروز رفتارهای نژادپرستانه فردی در سطوح مختلف شوند و افراد می‌توانند معمار سیستم‌های کلان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌ای باشند که از طریق آن به‌طور سیستماتیک میان نژادهای مختلف تبعیض صورت می‌گیرد - حال می‌خواهد این تغییرات توسط نخبگان اتفاق بیافتد یا از طریق خواست و مشارکت مردم.

پیداست که برخلاف دموکراسی، نژادپرستی مفهومی جدایی‌افکن است؛ در شرایطی که دموکراسی بر خنثی بودن تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اصرار می‌ورزد، نژادپرستی بر معنادار بودن این تفاوت‌ها و سلسله‌مراتبی بودن ارزش‌ها در مقایسه با یکدیگر تأکید می‌کند. علی‌رغم این تقابل نظری، در عمل، تاریخ شاهد هم‌نشینی‌هایی میان این دو بوده است.

۵. التقاط میان دموکراسی و نژادپرستی در دولت یهودی اسرائیل

دولت یهودی اسرائیل نمونه‌ای از التقاط میان دموکراسی و نژادپرستی در قالب یک نظام سیاسی است.

۱-۵ فرم سیاسی دموکراتیک

اسرائیل یک دموکراسی نمایندگی پارلمانی چندحزبی است که قوای سه‌گانه آن شامل کنست (پارلمان)، کابینه و دیوان عالی می‌شود. اسرائیل به‌جای قانون اساسی مکتوب و رسمی، دارای چهارده قانون پایه است که بر دیگر قوانین ارجحیت داده می‌شوند و چارچوبی شبیه به قانون اساسی می‌سازند (Mahler, 2021: 408). سیستم چندحزبی پراکنده کنست، صحنه رقابت احزاب سیاسی زیادی است که با تشکیل ائتلاف چهار حزب متفاوت یا بیشتر می‌توانند قدرت سیاسی بیشتری کسب کنند، اما به علت تكثر احزاب، به‌ندرت یک حزب اکثریت می‌تواند قدرت را در کنست به دست گیرد.

به‌جز دورانی محدود در تاریخ اسرائیل، دولت‌ها و نخست‌وزیران به‌طور مستقیم توسط مردم انتخاب نشده‌اند، بلکه مردم از طریق انتخاب ۱۲۰ عضو کنست در این روند مشارکت می‌کنند و اعضای کنست نخست‌وزیر را انتخاب می‌کنند. در قوانین پایه، پروسه تشکیل دولت در سه مرحله تعریف شده است: در مرحله اول، رئیس دولت به پیشنهاد نمایندگان احزاب مختلف یکی از آنها را به مقام نخست‌وزیری تشکیل دولت منصوب می‌کند. در مرحله دوم، نخست‌وزیر برای رسیدن به یک نوع اتفاق نظر، در طی ۲۸ روز شروع به مذاکره با احزاب دیگر می‌کند و درنهایت توافق‌نامه‌ای بین حزب نخست‌وزیر و شرکا امضا می‌شود. این توافق‌نامه شامل برنامه عمومی دولت، بودجه و افرادی می‌شود که قرار است در جایگاه‌های سیاسی مهم قرار گیرند. در مرحله سوم نخست‌وزیر کابینه خود و اهداف دولت را برای رأی‌گیری به کنست تقدیم می‌کند (Kenig, 2021: 408 - 409).

قوة قضائیه اسرائیل استقلال قابل‌توجهی از سایر قوا دارد و انتصاب قضات در تمامی سطوح توسط کمیته انتخاباتی قضات شامل نه عضو انجام می‌شود: سه مستشار از دیوان عالی کشور، دو وزیر کابینه (یکی از آنها وزیر دادگستری)، دو عضو کنست و

دو نماینده از کانون وکلای اسرائیل. از همان ابتدای تأسیس اسرائیل، تصمیم بر این شد که مدل قضایی دوران قیومیت بریتانیا اجرا شود که براساس آن دادگاه عالی اسرائیل در دو جایگاه به فعالیت می‌پردازد: در جایگاه اول، یعنی دادگاه استیناف به تجدیدنظر در مورد تصمیمات قضایی شش دادگاه دون‌پایه منطقه‌ای در امور مدنی و کیفری می‌پردازد. در جایگاه دوم، یعنی دیوان عالی دادگستری، به‌عنوان اولین و آخرین دادگاه در مورد مسائل مربوط به قانون اساسی و اداری علیه نهادها و مقامات عمومی دولتی عمل می‌کند (Hofnung & Wattad, 2021: 461).

با توجه به مختصات پیش‌گفته است که اکثر کشورها، دولت اسرائیل را به‌عنوان یک دموکراسی لیبرال پذیرفته و به رسمیت شناخته‌اند. باین‌حال، تا به امروز تبیین نوع دموکراسی در اسرائیل، برای صاحب‌نظران پیچیدگی‌های خاص خود را داشته است؛ پیچیدگی‌هایی که ریشه آن به وجود عنصر نژادی در تأسیس این رژیم برمی‌گردد.

۳-۵ محتوای نژادپرستانه

بنیان‌گذاران جنبش صهیونیسم، متأثر از ایدئولوژی‌های غالب قرن نوزدهم و موج یهودستیزی در اروپا، تصمیم به ایجاد دولتی مستقل برای یهودیان جهان گرفتند که عناصر مختلفی از دین و سنن یهودیان پراکنده جهان و سنت دموکراتیک را با یکدیگر تلفیق می‌کرد (Neuberger, 2019: 55-56). در قوانین پایه اسرائیل نوشته شده است که اسرائیل «دولتی یهودی» است. این تعبیر، حداقل سه معنای متفاوت دارد که در تأکید بر خصلت یهودی دولت اشتراک دارند: دولتی با اکثریتی یهودی، دولت-ملتی که در آن یهودیان دارای درجه‌ای از خودمختاری هستند و دولتی که تحت تأثیر قوانین دینی یهودیت است (Gavison, 1999: 53).

برای تشکیل دولتی یهودی، اسرائیل در ابتدا به اکثریتی یهودی یا شمه‌ای از هویت یهودی نیاز داشت. این در حالی است که جمعیت عظیمی از ساکنان بومی قلمرو مورد

نظر، عرب بودند. این وضعیت، دولت اسرائیل را ملزم به جابه‌جایی جمعیت عرب فلسطینی در سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ کرد؛ پدیده‌ای که از آن تحت عنوان «یوم‌النکبه» یاد می‌شود. از این‌رو، جامعه اسرائیل را می‌توان در زمره جوامع استعمارگر-مهاجرنشینی در نظر گرفت که به‌گونه‌ای استراتژیک تلاش می‌کنند از طریق مهاجرت بومی و شهرک‌سازی در کشوری دیگر، ساختار قومی آن را تغییر دهند. در عین حال، تغییر بافت جمعیتی به نوبه خود معضل کمبود نیروی کار ارزان را برای اقتصاد اسرائیل به همراه داشت (Nimni, 2019: 1-3). پس از مهاجرت وسیع یهودیان خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا به اسرائیل در سال‌های پس از ۱۹۴۸، دولت اسرائیل توانست این گروه را جایگزین نیروی کار ازدست‌رفته کند. این گروه عمدتاً در مناطق فقیرنشین و پیرامونی شهرها اسکان می‌گزیدند و از جایگاه اجتماعی نازل‌تری به نسبت به اقلیت اروپایی برخوردار بودند؛ جایگاهی که گرچه با فعالیت‌های سیاسی اخیر این گروه بهبود یافته است، تا به امروز در جامعه اسرائیل تأثیرگذار بوده است (Meir-Glitzenstein, 2019: 2).

جذب مهاجران که اکثراً از کشورهای عرب‌زبان و مسلمان بودند و تفاوت فرهنگی بارزی با یهودیان اروپایی داشتند، باعث ظهور بحران فرهنگی‌ای در اسرائیل شد که در واکنش به آن، دولت از طریق تحمیل مدرنیزاسیون تصمیم به مقابله با فرهنگ بومی مهاجران گرفت (Greenstein, 2015: 4-5). مهاجران جدید، روایت غلب سکولار صهیونیسم را که پایه‌های همبستگی اجتماعی در میان ساکنین قدیمی اسرائیل را تشکیل می‌داد، نپذیرفتند و در نتیجه در جامعه اسرائیل به‌درستی ادغام نشدند (Fischer, 2016: 73-74).

این تقابل فرهنگی، منجر به شکل‌گیری دو جامعه متفاوت درون اسرائیل و چنانکه گفتمان انتقادی پست-صهیونیسم متذکر می‌گردد، رفتار تبعیض‌آمیز یهودیان اکثریت موسوم به «اشکنازی» در قبال یهودیان «سفاردی» مهاجر شد (احمدی، ۱۴۰۰: ۱۵۷). در

یک‌سو، «یهودیان اروپایی» قرار داشتند که طبقات بالاتر و متوسط اسرائیل را تشکیل می‌دند و در سوی دیگر «یهودیان مهاجر از خاورمیله و شمال آفریقا» (معروف به مشرقی و مزاراحی^۱؛ جایگزین واژه قدیمی تر سفاردی) که طبقات پایین دست را تشکیل می‌دادند (Meir-Glitzenstein, 2019: 1–3). تحت این شرایط، به رغم تکرر حزبی و تنوع وحدت سیاسی کلی، زندگی سیاسی اسرائیل تحت سلطه نخبگان یهودی متحد و نسبتاً کوچک درآمد است که عمدتاً پیش‌زمینه همگنی دارند (ریچ، ۱۳۹۴: ۴۴۹).

در کنار جمعیت عظیمی از فلسطینیان که بعد از پیروزی اسرائیل در جنگ سال ۱۹۴۸ مجبور به فرار یا پناهندگی به دیگر کشورها شدند، اقلیتی از اعراب فلسطینی باقی ماندند و تا به امروز حدود ۲۱ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند (Rouhana, 2017: 8). دولت به اقلیت فلسطینی باقی‌مانده تابعیت محدودی اعطا کرده است، ولی تا سال ۱۹۶۶ تحت حکومتی نظامی به حکمرانی بر آنان می‌پرداخت. این اعراب اگرچه شهروند اسرائیل تلقی می‌شوند، قوانین پایه اسرائیل آن‌ها را جزئی از اقلیت‌های قومی کشور به حساب نمی‌آورد (Molavi, 2013: 60). برخی از فلسطینیان درون اسرائیل هرگز به‌طور قانونی اجازه بازگشت به شهرها و روستاهایی را که در حین جنگ از آنجا رانده شده بودند، پیدا نکردند (Shafir, 2018: 4).

از آنجاکه اسرائیل پیش از آنکه یک دموکراسی باشد، دولتی یهودی است، تبعیض میان شهروندان یهودی و عرب در تمامی عرصه‌های اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی آن قابل مشاهده است. در نتیجه، به‌رغم برابری قانونی ظاهری و بردباری صوری، احساس دیرین نارضایتی در اعراب اسرائیل از جایگاه شهروند درجه دو بودن ناشی از آشکال متعدد تبعیض غیررسمی نمایان بوده است. (ریچ، ۱۳۹۴: ۴۳۷–۴۳۶)

^۱ اصطلاح مشرقی تحت گفتمان هژمونیک که از بالا تحمیل می‌شد، نمایان‌گر موقعیت نازل‌تر این یهودیان بود و اصطلاح مزاراحی که علاوه بر هویت قومی، در توصیف هویت سیاسی برآمده از انقلاب سیاسی سال ۱۹۷۷ به‌کار می‌رود، نمایان‌گر گفتمان سیاسی جدید این گروه است که از پایین به بالا نشأت می‌گیرد.

نمادهای عمومی مانند تعطیلات رسمی، نمادهای دولتی مثل پرچم و سرود ملی، مراسم مذهبی و ... همگی بر پایه هویت غالب یهودی بی‌توجه به هویت اقلیت عرب در درون مرزهای اسرائیل است. درحالی‌که قوانین متعددی برای حفظ و ترویج فرهنگ یهودی و تدوین مؤسسات فرهنگی یهودی وجود دارد، قانون مشابهی برای حفظ فرهنگ و تاریخ اعراب اسرائیل وجود ندارد (Molavi, 2013: 58 - 59). به استثنای اقلیت کوچکی، اعراب اسرائیلی دارای حق اعزام به ارتش (یکی از نهادهای اصلی کسب مشروعیت، مهارت و سرمایه اجتماعی) نیستند و از این طریق، توانایی تحرک اجتماعی رو به بالا از آن‌ها سلب شده است (Guetzkow & Fast, 2016: 155). به علاوه، آن‌ها غالباً در مناطقی جدا از اکثریت یهودی اسکان دارند و حدود ۹۰ درصد از شهروندان فلسطینی اسرائیل در شهرها و روستاهای کاملاً عرب‌نشین و به دور از شهروندان یهودی زندگی می‌کنند. عملاً تمام شهرهای مختلط اسرائیل درگیر تبعیض نهادمند میان مستأجران یهودی و اعراب هستند (Shafir, 2018: 2, 18).

اگرچه اعراب اسرائیلی در مجموع ۲۰ درصد کل جمعیت آن را تشکیل می‌دهند، تا سال ۲۰۰۷ حدود ۳۳ درصد و در سال ۲۰۱۰ حدود ۴۳ درصد از جمعیت زندانیان کشور را تشکیل می‌دادند. این آمار برای جمعیت یهودی درون اسرائیل که حدود ۸۰ درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دهند، در سال ۲۰۰۷، ۲۷ درصد بوده است. احتمال دستگیری اعراب توسط پلیس نیز بیشتر از دیگر شهروندان یهودی است. از طرف دیگر، درصد بیشتری از آن‌ها - یعنی حدود ۲۰ الی ۶۰ درصد - در مقایسه با یهودیان اسرائیلی احتمال دارد که قربانی جنایات خشونت‌آمیز باشند (Guetzkow & Ben-Zvi, 2017: 1242). از نظر اقتصادی نیز اکثریت آن‌ها به مشاغل کم‌درآمد، حتی با تحصیلات عالیه اشتغال دارند و از لحاظ آموزشی نیز منابع در دسترس سیستم آموزشی اعراب در مقایسه با سیستم آموزشی یهودیان، جز در مقطع دانشگاه، یکسان نیست (Sharabi, 2014: 222 - 223).

۳-۵ ماهیت التقاطی رژیم اسرائیل

دولت اسرائیل که در ظاهر دولتی مدرن و دارای ویژگی اصلی آن، یعنی رژیم دموکراتیک نشان می‌دهد، به مدرنیته سیاسی در معنای حقیقی کلمه دست نیافته است. یکی از نشانه‌های بارز این مدعا «خصلت یهودی دولت» است. این دولت، از لحاظ نسبتی که با مذهب برقرار می‌کند، در وضعیتی بی‌سابقه و پیچیده قرار دارد. از یک سو، دولت به این معنی که از دین مستقل و در امور دینی بی‌طرف است، لائیک شمرده می‌شود و در نتیجه، دین رسمی دولتی وجود ندارد و آزادی دینی تضمین شده است، اما این لائیسیت به سبب جدا نبودن دولت و دین کامل نیست و وزارت امور دینی از صلاحیت لازم برای هریک از دین‌های رسمی (یهودی، اسلام، دروز و مسیحی) برخوردار است. اگرچه از دیدگاه حقوقی، هریک از دین‌های رسمی در وضعیتی یکسان قرار دارند، اما دین یهود به سبب پیوندهای تنگاتنگش با دولت از جایگاهی ممتاز بهره‌مند است (باریه، ۱۳۸۳: ۲۹۶-۲۹۵).

بر همین اساس، برخی معتقدند دولت اسرائیل یک دموکراسی لیبرال نیست؛ چراکه یهودیت نه تنها یک هویت قومی، بلکه یک هویت دینی نیز هست و یک «دولت دینی» نمی‌تواند یک دموکراسی بی‌طرف و سکولار باشد (Dowty, 1999). برخی دیگر اسرائیل را نوعی «دموکراسی قومی» ارزیابی می‌کنند که در آن، دولت خود را نه با منافع شهروندان بلکه با منافع یک گروه قومی خاص هم‌سو می‌بیند و سعی می‌کند که یک دولت-ملت همگن، با اکثریت قوم مد نظر خود و به محوریت منافع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن‌ها ایجاد کند. در چنین دولت‌هایی اقوام دیگر با آنکه دارای حقوق شهروندی هستند، به عنوان شهروندان درجه دوم با آن‌ها رفتار می‌شود و از استقلال و آزادی‌های محدودتری برخوردار هستند (Smootha, 2002: 478). دسته‌ای دیگر نیز معتقدند با اینکه اسرائیل یک دولت اقتدارگرا نیست، ویژگی‌های لازم برای دموکراتیک

تلقی شدن هم ندارد و در حقیقت یک قوم‌سالاری^۱ است که درصدد حفظ و افزایش تسلط یک قوم خاص بر یک سرزمین چندقومیتی است (Yiftachel, 2006). در مجموع، رژیم اسرائیل اگرچه «به لحاظ شکلی» (فرم حکمرانی) واجد مشخصه‌های ساختاریِ حداقلی یک نظام دموکراتیک (نظیر انتخابات رقابتی، گردش قدرت، سیستم چندحزبی و ...) است و از همین رو در ادبیات سیاسی متعارف به‌عنوان یک دموکراسی لیبرال تلقی می‌شود، اما از منظر «دموکراسی به منزله فلسفه اجتماعی» (شیوه زندگی دموکراتیک) کاستی‌های محتوایی اساسی نظیر خنثی نبودن دولت در مواجهه با تفاوت‌های شهروندان، عدم برخورداری اقلیت از حقوق و امتیازات برابر با قوم غلب و ... در آن به‌صورت نهادینه وجود دارد که فاصله جدی با ارزش‌های متعارف یک نظام دموکراتیک می‌یابد.

۶. التقاط دموکراسی و نژادپرستی در رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی

رژیم آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید نمونه‌ای دیگر از التقاط میان دموکراسی و نژادپرستی در قالب یک نظام سیاسی است.

۶-۱ فرم سیاسی دموکراتیک

اتحادیه آفریقای جنوبی در ۱۹۱۰ در نتیجه اتحاد چهار مستعمره بریتانیا به همراه تأسیس یک پارلمان رسمی بر پایه نظام وست‌مینستر بریتانیا به وجود آمد و با اینکه پس از تأسیس جمهوری آفریقای جنوبی در دهه ۱۹۶۰، دیگر مستعمره بریتانیا محسوب نمی‌شد، نظام سیاسی آن تقریباً دست‌نخورده باقی ماند. این نظام نوعی دموکراسی پارلمانی بود که در آن قوه مقننه قدرت کامل بر دیگر قوا داشت و جایگاه رئیس دولت (ابتدا شاه یا ملکه انگلستان و سپس رئیس‌جمهور) بیشتر تشریفاتی بود. قدرت اصلی در دست نخست‌وزیر و قوه مقننه دومجلسی بود. قوه قضاییه اسماً مستقلی نیز وجود

^۱. Ethnocracy

داشت که اعضای آن مستقیماً توسط قوه مجریه انتخاب می شدند (Pypers & Pothier, 2015: 2-3).

در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۸۱، دقیقاً پس از اعمال سیاست ثبت احوال نفوس، دولت تصمیم به ایجاد ده موطن (معروف به بانتوستان) برای به حداکثر رساندن تفکیک و جداسازی میان سفیدپوستان و سیاه‌پوستان گرفت. برنامه اصلی دولت در حقیقت استقلال این موطن‌ها بود که البته با اصلاحات سال ۱۹۹۴ به شکست انجامید (Battersby-Lennard, 2009: 169). یکی از این بانتوستان‌ها توانست در سال ۱۹۶۳ تبدیل به بانتوستانی خودگردان و دارای نهادهای سیاسی شود. ترانسکی در شرق استان دماغه، دارای یک مجلس قانون‌گذاری متشکل از ۷۵ عضو انتخابی بود که توسط اعضای قبیله خوسا و بقیه قبایل انتخاب می شدند. همچنین دارای قوه مجریه‌ای مستقل به ریاست یک وزیر ارشد و پنج وزیر منتخب مجلس و نیز دارای دو حزب سیاسی (ترانسکی مستقل و اپوزیسیون دموکرات) بود (Erikson, 1973: 110-111). در سال ۱۹۸۳، دولت در واکنش به نارضایتی‌های داخلی و خارجی، مجلسی دیگر به دو مجلس قوه مقننه اضافه کرد که نماینده اقلیت رنگین‌پوست-دورگه داخل کشور باشد، گرچه این نمایندگی نیز بسیار محدود و مناقشه‌برانگیز بود. در همین سال نظام وست‌مینستری به نظام ریاست جمهوری به شیوه دوگانه تغییر یافت که منجر به گسترش حوزه نفوذ رئیس‌جمهور در قانون‌گذاری و اجرا شد (Pypers & Pothier, 2015: 68).

علی‌رغم اینکه برخورداری رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی از ساختارهای پیش‌گفته آن را به لحاظ شکلی در زمره نظام‌های دموکراتیک قرار می‌داد، از منظر محتوا، فاصله‌ای آشکار با دموکراسی داشت؛ چراکه رویه‌های دموکراتیک در عمل تنها برای قشر خاصی از جمعیت درون مرزها (اقشار سفیدپوست مهاجر، یعنی آفریکانرها و بریتانیایی‌ها) اعمال می‌شد.

۲-۶ محتوای نژادپرستانه

پروژه آپارتاید تنها جلوه رویکرد تبعیض‌آمیز آفریقایی جنوبی میان اقوامش نبود، بلکه اساساً در امتداد قوانین، باورها و رویکردهایی شکل گرفت که از همان ابتدای تشکیل اتحادیه آفریقایی جنوبی اقلیت سفید نسبت به اکثریت رنگین و سیاه‌پوست داشتند. پیش از روی کار آمدن دولت حزب ملی (۱۹۴۸)، قوانین زمین (۱۹۱۳) و اعتماد بومی (۱۹۳۶) تصویب شده بودند که به موجب آن تنها ۱۳ درصد از زمین‌های اتحادیه آفریقایی جنوبی به سیاه‌پوستان (۷۵ درصد از جمعیت) اعطا شد و حق خرید و مالکیت بقیه زمین‌ها از آنان سلب گردید. عدم اعطای حق رأی به شهروندان رنگین و سیاه‌پوست از دیگر موارد تبعیض بود (Battersby-Lennard, 2009: 167) هدف حزب ملی در حقیقت دسترسی به بیشترین میزان جداسازی میان اقوام خود بود.

سیستم آپارتاید به‌طور قابل ملاحظه‌ای تأثیر نژاد در زندگی اجتماعی، سیاسی و محدودیت‌های نژادی برای دسترسی به ثروت، مهارت و پیشرفت اقتصادی را بیشتر کرد و شکل یک ایدئولوژی ملی را به خودش گرفت. در چارچوب این سیستم، جامعه آفریقایی جنوبی به‌گونه‌ای باز-طراحی شد که به تعبیر یکی از معماران اصلی آن تضمین کند «اهالی بومی از کودکی یاد بگیرند که با اروپایی‌ها برابر نیستند» (سیدمن، ۱۳۹۲: ۴۲۳). به‌طورکلی آپارتاید را به دو بخش خرد و کلان می‌توان تقسیم کرد.

«آپارتاید خرد» به انواع تفکیک نژادی گفته می‌شود که تقریباً شامل همه حوزه‌های جامعه، از جمله امکانات عمومی، رستوران‌ها، آموزشگاه‌ها، سواحل، جوامع علمی، ورزش، گورستان‌ها و ... می‌شد. در سال ۱۹۵۰ سیاست ثبت احوال نفوس^۱ اعمال شد که در آن تمامی افرادی که در درون مرزهای کشور بودند باید در چهار گروه «سفید، رنگین‌پوست یا دورگه، هندی و بومی (یا سیاه‌پوست)» تقسیم‌بندی می‌شدند. در این جداسازی، یک سلسله‌مراتب نژادی واضح وجود داشت که در آن نژاد سفید در اولویت

^۱. The Population Registration Act

قرار می‌گرفت. (Battersby-Lennard, 2009: 169- 170). هم حق رأی‌دادن در انتخابات پارلمانی و هم عضویت در پارلمان انحصاراً در دست سفیدپوستان بود و هیچ‌یک از اکثریت سیاه‌پوست دارای حق رأی نبودند، گرچه در مدت زمان محدودی تعداد محدودی از رنگین‌پوستان دارای امتیاز حق رأی بودند (Erikson, 1973: 106).

«آپارتاید کلان» به مجموعه سیاست‌گذاری‌هایی می‌گویند که بر تفکیک محل زندگی سفید، رنگین و سیاه‌پوستان متمرکز بود؛ پروژه بلندپروازانه‌ای که برای حفظ سلطه سفیدپوستان بر پلینه اجرای طرح اجبار همه سیاه‌پوستان به پذیرش تابعیت در «موطن‌های» قومی کوچک و مستقل (بانتوستان) پایه‌ریزی شده بود (Kaufman, 2017: 180-181). دولت حزب ملی بر این باور بود که آفریقایی‌ها منحصراً برای زندگی قبیله‌ای ساخته شده‌اند و با جدایی از سفیدپوستان در همه حوزه‌ها، هر دو نژاد می‌توانند در امتداد نیازهای بسیار متفاوت خود به‌صورت جداگانه توسعه یابند (Meierhenrich, 2008: 116). به لحاظ سیاسی، این تدبیر منجر به ایجاد یک سیستم دولتی مبتنی بر سران و مقامات «قبیله‌ای» به‌عنوان تنها نمایندگان سیاسی سیاه‌پوستان آفریقایی شد (Battersby-Lennard, 2009: 169). به لحاظ فرهنگی، با اینکه حفظ فرهنگ و توسعه جداگانه از ادعاهای اصلی سیاست‌های جداسازی بود، با جابه‌جایی‌های وسیعی که انجام شد، بسیاری از آداب و رسوم جمعیت بومی از بین رفت (Bonner, 2011: 275). به لحاظ اقتصادی- اجتماعی نیز، اگرچه بانتوستان‌ها اسماً مستقل بودند، کاملاً وابسته به اقتصاد دیگر شهرهای سفیدپوست‌نشین بودند. درعین حال که بسیاری از سیاه‌پوستان به‌عنوان کارگر در شهرهای سفیدپوست‌نشین به‌کار گرفته می‌شدند، دولت به علت استقلال موطن‌های سیاه‌پوستان آنان را واجد شرایط حقوق شهروندی (آن‌چنان که شامل سفیدپوستان می‌شد) نمی‌دید و ملزم به پرداخت مالیاتی بیش از شهروندان قانونی بودند. سیاست الزام به حمل گذرنامه داخلی (حاکمی از اینکه فرد برای یک سفیدپوست کار می‌کند)، برای نظارت و کنترل تحرکات سیاه‌پوستان در مناطق شهری

طراحی شده بود. سیاست کنترل جمعیت شامل الغای حق اقامت دائم سیاه‌پوستان در شهر و اخراج نیروی کار سیاه‌پوست مازاد از شهرها نیز مکانیزم هدفمندی برای تأمین نیروی کار مناسب با به حداقل رساندن حضور آفریقایی‌ها در مناطق شهری بود. این سیاست‌ها منجر به شکل‌گیری سیستم مهاجرت کاری‌ای شد که ایجاب می‌کرد سیاه‌پوستان در موقعیت‌هایی بسیار نازل‌تر از سفیدپوستان در معادن، مزارع و کارخانه‌های آن‌ها کار کنند (Clarno, 2017: 26).

البته سیاست‌هایی که در مورد سیاه‌پوستان به‌طور جدی اتخاذ و دنبال می‌شد، بر رنگین‌پوستان یا دورگه‌ها با شدت کمتری اعمال می‌شد؛ چراکه به خاطر ماهیت بینابینی‌شان جایگاه مبهمی در داخل نظام آپارتاید داشتند. دورگه‌ها (حدود ۱۰ درصد از جمعیت) نه کاملاً دارای حقوق برابر با سفیدپوستان بودند و نه کاملاً مورد تبعیض همه‌جانبه همانند سیاه‌پوستان قرار می‌گرفتند (Erasmus, 2000: 72). رنگین‌پوستان در شهرهای بزرگ‌تر به‌طور محدود اجازه زندگی را در کنار سفیدپوستان داشتند، اما در نواحی دیگر مانند نواحی شمالی، تمامی محدودیت‌های جمعیت سیاه‌پوست شامل آن‌ها هم می‌شد (Dvorin, 1951: 37). همچنین در نتیجه اصلاحات سال ۱۹۸۳ حق محدودی برای رأی‌دادن به این قشر و آسیایی- هندی‌ها داده شد، درحالی‌که در طول تصدی دولت حزب ملی و پروژه آپارتاید چنین حقی هرگز به سیاه‌پوستان داده نشد (Battersby-Lennard, 2009: 171).

درعین حال، دامنه تبعیض حتی به «خودی‌ها»ی نژادی نیز کشانده می‌شد. اگرچه تمرکز عمده اقوام هلندی و بعداً بریتانیایی بر حفظ سلطه کامل بر اقوام بومی و رنگین‌پوست آفریقای جنوبی قرار داشت، دو دستگی و تبعیض‌ها میان این دو گروه نیز مشهود بود. اقوام هلندی آفریقای جنوبی (معروف به آفریکانر) که حدود ۶۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند، بیشترین میزان قدرت سیاسی را در اختیار داشتند. انگلیسی‌زبانان آفریقای جنوبی به دلیل فشارهایی که در بخش‌های حرفه‌ای، صنعتی و

تجاری از سوی اکثریت آفریکانر وارد می‌شد، کمترین فعالیت سیاسی را در سال‌های اولیه تأسیس اتحادیه آفریقای جنوبی از خود نشان می‌دادند (Charton 1975: 115).

۳-۶ ماهیت التقاطی رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی

حکومت آفریقای جنوبی در ۱۹۴۸ به وسیله کمتر از نیمی از رأی‌دهندگان انتخاب شد، آن هم در انتخاباتی که تنها ۲۰ درصد از مردم آفریقای جنوبی که به صورت قانونی به عنوان «سفید» طبقه‌بندی شده بودند، در آن از حق رأی برخوردار بودند. این حکومت که به شدت به حفظ سلطه سفیدپوستان تعهد نشان می‌داد، از به رسمیت شناختن دعاوی ۸۰ درصد دیگر که به لحاظ نژادی در زمره سفیدپوستان و بنابراین «شهروندان» طبقه‌بندی نشده بودند، سر باز می‌زد (سیدمن، ۱۳۹۲: ۴۲۳).

در این معنا، آفریقای جنوبی پیش از اصلاحات سال ۱۹۹۴ را می‌توان یک «دولت دوگانه» (Meierhenrich 2008: 4) و درواقع نوعی «الیگارشی نژادی پراگماتیستی» دانست؛ چراکه سیاست‌ها و رویه‌های آن، براساس طبقه‌بندی‌های دولتی مبتنی بر رنگ پوست تغییر می‌کرد و به منظور بهره‌برداری از نیروی کار ارزان نژادهای پست‌تر تلقی شده، به وجود آمده بود. در حیطه مرتبط با سفیدپوستان، تشریفات دموکراتیک شامل پارلمان و یک اپوزیسیون لیبرال و ضعیف می‌شد که وظیفه داشت دولت را به پاسخ‌گویی وا دارد، هرچند در بسیاری از مواقع محقق نمی‌شد (Southall, 2000: 155). اگرچه رفتاری که دولت با غیرسفیدپوستان داشت را نمی‌توان به معنای دقیق «توتالیتار» نامید، نوع حکومت تحمیل شده را بر آن‌ها پس از دهه ۱۹۴۸ می‌توان «استبداد بوروکراتیک» تعبیر کرد؛ دولتی که تلاش می‌کرد تا با حفظ ساختار دموکراتیک و در حدود قانون، از طریق روش‌های بوروکراتیک پروژه جدایی نژادی خود را عملی کند (Posel 2011: 346). تا اواخر دهه ۱۹۶۰، پس از روی کار آمدن نخست وزیر جان فورستر می‌توان سیاست‌های اتخاذ شده توسط دولت را سیاست‌های یک حکومت

پلیسی نامید که شکلی واضح‌تر از استبداد و نوع خاصی از سرکوب گسترده را عرضه می‌کرد (Meierhenrich 2008: 84).

در مجموع، علی‌رغم برخورداری رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی از ساختار یک دموکراسی پارلمانی، رویه‌های دموکراتیک در عمل تنها برای قشر خاصی از جمعیت درون مرزها (اقشار سفیدپوست مهاجر، یعنی آفریکانرها و بریتانیایی‌ها) اعمال می‌شد و برای سایرین سیاست‌هایی اتخاذ می‌شد که عملاً بیشتر به دولت‌های دیکتاتوری یا به بیان دقیق‌تر، یک دولت پلیسی شباهت داشت که درصدد حفظ هژمونی سفیدپوستان بر دیگر اقوام و بومیان درون آفریقای جنوبی بود (Meierhenrich, 2008: 112).

۷. ارزیابی مقایسه‌ای

با مطالعه مصادیق متفاوت نژادپرستی سیاسی، این یافته حاصل می‌گردد که نژادپرستی به دو حالت جداسازی و تبعیض می‌تواند بروز پیدا کند. در جداسازی، عمل تفکیک گروه‌های نژادی از یکدیگر به صورت جابه‌جایی یک گروه و یا محدود کردن جایگاه اسکان آن در فضاهای مشخص صورت می‌گیرد و افرادی که مورد این جداسازی قرار می‌گیرند تنها در شرایطی محدود می‌توانند از این فضاها خارج شوند. در حالت دوم، یعنی در تبعیض، رویکردهای متفاوتی در واکنش به گروه‌های نژادی مختلف در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اتخاذ می‌شود؛ به گونه‌ای که منجر به جایگاه اجتماعی فروتر گروه مورد نظر می‌شود. ازجمله اشکال تبعیض می‌توان به دسترسی نابرابر به آموزش، موقعیت‌های شغلی و جایگاه‌های اجتماعی و سیاسی اشاره کرد. این دو شکل نژادپرستی عملاً می‌توانند با یکدیگر ادغام شوند (Wieviorka 1995: 53).

ازاین‌رو، در کنار واکاوی مجزای ابعاد دموکراتیک و نژادپرستانه دولت یهودی اسرائیل و رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی سابق، بررسی اجمالی شباهت‌ها و

تفاوت‌های این دو نوع رژیم سیاسی التقاطی نیز می‌تواند واجد اهمیت تحلیلی باشد. در خصوص شباهت‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: (۱) هر دو رژیم از ساختارهای سیاسی دموکراتیک در قالب نظام‌های پارلمانی برخوردار هستند. (۲) هر دو برآمده از عاملیت نیروهای مهاجر هستند؛ در نتیجه، دولتی غیربومی هستند که جدال بین اسکان‌یافتگان و بومیان، مشخصه برجسته آن‌ها محسوب می‌شود. (۳) در تأسیس هر دو، ایدئولوژی مذهبی نقش تعیین‌کننده‌ای داشت (یهودیت در اسرائیل و مسیحیت کالونیستی در آفریقای جنوبی). (۴) هر دو بر ترس از دیگری هویتی (فلسطینی‌ها در اسرائیل و رنگین‌پوستان در آفریقای جنوبی) استوار بوده‌اند. (۵) هر دو، بر حمایت خارجی و سیاست خارجی توسعه‌طلب و تهاجمی استوار بودند. (شیخ‌الاسلامی و شیراوند، ۱۳۹۲: ۶۸-۵۵).

درعین‌حال، این دو رژیم تفاوت‌هایی با هم داشتند؛ تفاوت‌هایی که تأثیر قابل‌توجهی بر سرنوشت متفاوت این دو رژیم داشتند: (۱) نژادپرستی اسرائیلی به طرد و پاک‌سازی قومی تمایل دارد؛ درحالی‌که گفتمان آپارتاید آفریقای جنوبی علی‌رغم پایه‌ریزی بر نگاه خودبرترانگانه سفیدپوستان، در تحلیل نهایی به دنبال هم‌زیستی نژادی بر حسب سلسه‌مراتب نژادی بود. (۲) دولت یهودی اسرائیل به دنبال تسخیر سیاسی انحصاری فضا برای خلق ملت ناب نژادی است، اما رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی به دنبال تقسیم سیاسی فضای جغرافیایی بر طبق تفکیک نژادی بود. (۳) موقعیت‌های ژئوپولیتیکی متفاوت موجب سرنوشت‌های متفاوت این دو نوع رژیم شد؛ اسرائیل به دلیل تداوم اهمیت ژئوپولیتیکی خاورمیانه برای غرب همچنان مورد حمایت قدرت‌های غربی قرار دارد، درحالی‌که رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی به دلیل ازدست‌رفتن اهمیت آفریقا بعد از فروپاشی جنگ سرد نتوانست از تداوم حمایت‌های قدرت‌های بزرگ بلوک غرب برخوردار شود و دچار فروپاشی شد (شیخ‌الاسلامی و شیراوند، ۱۳۹۲: ۷۷-۶۹).

جدول ۱. شباهت‌ها

بنیان- گذاری	ایدئولوژی	هویت‌یابی	فرم ساختار سیاسی	سیاست خارجی
مهاجران	مذهب‌بنیاد	غیریت‌سازی رادی‌کال نژادی	دموکراسی پارلمانی	توسعه‌طلب و تهاجمی

جدول ۲. تفاوت‌ها

شاخص مقایسه	دولت یهودی اسرائیل	رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی
هدف نهایی سیاست نژادی:	طرد و پاک‌سازی نژادی	هم‌زیستی نژادی با رعایت سلسه‌مراتب
آرایش جغرافیایی کشور:	تسخیر نژادی فضای جغرافیایی	تقسیم سیاسی جغرافیا بر طبق تفکیک نژادی
بهره‌مندی از حمایت خارجی:	پایدار، به دلیل حفظ اهمیت ژئوپولیتیک	موقت، به دلیل ازدست- رفتن اهمیت ژئوپولیتیک

۸. نتیجه‌گیری

رژیم‌های سیاسی همواره در معرض ارزیابی‌های متعارض قرار دارند؛ فارغ از سوگیری‌های سیاسی که به قضاوت‌های متعارض می‌انجامد، آنچه به عدم اتفاق نظر در ارزیابی‌های علمی منجر می‌شود، تأثیر شاخص‌هایی است که مبنای ارزیابی قرار می‌گیرد. در این خصوص، میزان دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن نظام‌های سیاسی

یکی از شایع‌ترین موارد است؛ بدین معنا که چنانچه برداشت از دموکراسی به «فرم حکمرانی» (متشکل از رویه نهادمند چرخش قدرت، کثرت‌گرایی حزبی و ...) تقلیل یابد، لاجرم با احصاء آن شرایط حکم به دموکراتیک بودن نظام سیاسی مربوطه داده می‌شود. اما اگر به نحوی عمیق‌تر، دموکراسی را نوعی شیوه زندگی جمعی در نظر بگیریم (که در چارچوب آن آرمان آزادی و برابری نوع بشر توسط نظام سیاسی محترم شمرده شده و برای تضمین آن تلاش می‌شود) بسیاری از نظام‌های سیاسی دارای معیارهای ساختاری دموکراسی، واجد کاستی‌های اساسی جلوه می‌کنند.

اهمیت این تفکیک به عدم مصونیت نظام‌های دارای فرم دموکراسی در برابر ظهور قوانین و رویه‌های غیرانسانی در آن‌ها برمی‌گردد؛ تداوم نژادپرستی در قالب برخی از نظام‌های دارای فرم دموکراسی را می‌توان از بارزترین مصادیق این امر در نظر گرفت؛ اگرچه نژادپرستی به لحاظ نظری در تقابل با ایده‌های اصلی دموکراسی قرار می‌گیرد، اما در عمل شاهد ظهور هم‌نشینی‌هایی میان دموکراسی و نژادپرستی در دوران معاصر بوده‌ایم. برای نمونه در ساخت‌های سیاسی التقاطی‌ای نظیر دولت یهودی اسرائیل و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی، علی‌رغم ساختاریابی در فرم تشکیلات دموکراتیک، بر محتوای نژادپرستانه عمیقی استوار بوده‌اند.

به لحاظ نظری، مطالعه این نوع رژیم‌های سیاسی موجب می‌شود که با فرا‌روی از پوشش ساختاری دموکراتیک بتوانیم محتوای هنجاری آن‌ها را احصاء نموده و با اتکا به نظریه دموکراتیک، ابعاد غیردموکراتیک و غیرانسانی آن‌ها را مورد ارزیابی قرار دهیم. حاصل این رویکرد انتقادی، بازگویی مستند این دغدغه است که نیل به دموکراسی واقعی مستلزم بازاندیشی و ارتقاء شاخص‌های کنونی ارزیابی نظام‌های سیاسی است؛ با توجه به دامن‌گیری خشونت سیاسی در سراسر جهان، به‌ویژه در بستر جهان جهانی‌شده کنونی که بسیاری از جوامع حالت چندفرهنگی پیدا کرده‌اند، یکی از مبرم‌ترین شاخص‌های ارزیابی می‌بایست میزان «مصالحه با دیگری‌های نژادی و فرهنگی» باشد.

به لحاظ عملی، تا زمانی که دایره شمولیت «اخلاق مصالحه» تا محدوده‌ای گسترش نیابد که ابناء بشر را فارغ از تمایزات نژادی، فرهنگی و ... دربرگیرد، سخن گفتن از دموکراسی صرفاً تقلیل دادن این مفهوم به فرم ساختاری و تشکیلات حکمرانی است؛ برداشتی از دموکراسی که ابداً برای مهار خشونت سیاسی کفایت لازم را ندارد. عملکرد رژیم‌هایی نظیر دولت یهودی اسرائیل و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی سابق گواهی بر این مدعاست.

فهرست منابع

- احمدی، حمید (۱۴۰۰). سیاست و حکومت در خاورمیانه (غرب آسیا) و شمال آفریقا، تهران: نی.
- اندرسون، لینه (۱۴۰۱). الفبای دموکراسی، ترجمه پرویز رهبری مقدم، تهران: کویر.
- باربیه، موریس (۱۳۸۳). مدرنیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: آگه.
- برتون، رولان (۱۳۸۷). قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نی، چاپ سوم.
- بوبو، لارنس (۱۳۹۷). «تعارض گروهی، پیش‌داوری و تناقض‌های میان نگرش‌های نژادی معاصر»، در: روان‌شناسی سیاسی، ویراسته جان تی جاست و جیم سیدانیوس، ترجمه محمدرضا جلالی و محمد سعدی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۷۴۳-۶۹۳.
- تورن، آلن (۱۳۹۹). دموکراسی چیست؟، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: ثالث.
- ریچ، برنارد (۱۳۹۴). «اسرائیل»، در: سیاست و حکومت در خاورمیانه و شمال آفریقا، ویراسته مارک گازیروسکی، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: امیرکبیر، ۴۸۲-۴۲۹.
- سیدمن، گی (۱۳۹۲). «آفریقای جنوبی: مبارزه علیه آپارتاید»، در: مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ویراسته: جک گلدستون، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، چاپ سوم، ۴۳۴-۴۲۱.
- شیخ‌الاسلامی، محمدحسن؛ شیراوند، صارم (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی گفتمان آپارتاید در آفریقای جنوبی با اسرائیل»، فصل‌نامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱۶ (۵): ۸۱-۴۹.
- هیوود، اندرو (۱۳۹۵). مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه حسن سعیدکلاهی و عباس کاردان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- Barnes, J. J. (2019). "A Different Apartheid: Structural, Legal, and Discursive Foundations for Comparing South Africa and Israel". *Relating Worlds of Racism: Dehumanisation, Belonging, and the Normativity of European Whiteness*, 245-269.

- Battersby-Lennard, J. (2009). "Apartheid/ Post-Apartheid", In Kitchen, R., & Thrift, N. (2009). *International encyclopedia of human geography*. Elsevier.
- Baume, S., & Novak, S. (Eds.). (2020). *Compromises in democracy*. Palgrave Macmillan.
- Bonner, P. (2011). "South African society and culture, 1910–1948". In Ross, R., Mager, A. K., & Nasson, B. (Eds.) , *The Cambridge History of South Africa: Volume 2, 1885–1994*, (pp. 254-318) Cambridge University Press.
- Charton, N. (1975). "English-speaking white elites in South African politics". *Politikon: South African Journal of Political Studies*, 2(2), 115-128.
- Coates, R. D. (2011). "Covert racism in the US and globally". In *Covert Racism* (pp. 239-265). Brill.
- De Benoist, A. (1999). "What is racism?". *Telos*, 1999 (114), 11-48.
- Dowty, A. (1999). "Is Israel democratic? Substance and semantics in the 'ethnic democracy' debate". *Israel studies*, 4(2), 1-15.
- Dubow, S. (2024). "Apartheid in South Africa and Israel/Palestine: A Case of Convergent Evolution?". *Palestine/Israel Review*, 1(2).
- Dvorin, E. P. (1951). "The theory of apartheid: Nationalist racial policy in the Union of South Africa". *Western Political Quarterly*, 4(1), 32-47.
- Elias, S. (2015). "Racism, overt". *The Wiley Blackwell Encyclopedia of race, ethnicity, and nationalism*, 1-3.
- Erasmus, Z. (2000). "Recognition through pleasure, recognition through violence: Gendered colored subjectivities in South Africa". *Current sociology*, 48(3), 71-85.
- Erikson, S. (1973). "An American Looks at South Africa: A Hybrid of Democracy and a Police State". *Journal of Thought*, 106-117.
- Fischer, S. (2016). "Two patterns of modernization: An analysis of the ethnic issue in Israel". *Israel studies review*, 31(1), 66-85.
- Fish, J., & Syed, M. (2020). "Racism, discrimination, and prejudice". *The encyclopedia of child and adolescent development*, 1-12.
- Gavison, R. (1999). "Jewish and democratic? A rejoinder to the "ethnic democracy" debate". *Israel Studies*, 4(1), 44-72.
- Greenstein, R. (2015). Israel: Where Do the Mizrahim Fit in?
- Guetzkow, J., & Ben-Zvi, K. (2017). "From 'subcultures' to 'toolkits': ethnicity and violence in Israeli prisons". *Social forces*, 95(3), 1237-1259.

- Hasan, D. R. (2008). "The Unitary, Democratic State and the Struggle Against Apartheid in Palestine-Israel". *Holy Land Studies*, 7(1), 81-94.
- Hofnung, M. & Wattad, M. S. (2021) "The Judicial Branch in Israel". In Hazan, R. Y., Dowty, A., Hofnung, M., & Rahat, G. (Eds.). (2021). *The Oxford handbook of Israeli politics and society*. (317-330) Oxford University Press, USA.
- Kaufman, S. J. (2015). "The End of Apartheid in South Africa". In *Nationalist passions*. Cornell University Press, 176-208.
- Kenig, O. (2021). "The Executive Branch in Israel". In Hazan, R. Y., Dowty, A., Hofnung, M., & Rahat, G. (Eds.). (2021). *The Oxford handbook of Israeli politics and society*. (283-299) Oxford University Press.
- Mahler, G. (2021). "The 'Constitutional' system of Israel". In Hazan, R. Y., Dowty, A., Hofnung, M., & Rahat, G. (Eds.). (2021). *The Oxford handbook of Israeli politics and society*. (268-281) Oxford University Press.
- Meierhenrich, J. (2008). *The legacies of law: Long-run consequences of legal development in South Africa, 1652-2000*. Cambridge University Press.
- Meir-Glitzenstein, E. (2020). "Mizrahim in the big city: an inside look at the social and cultural world of middle-class Iraqi immigrants in 1950s and 1960s Israel". *Journal of Modern Jewish Studies*, 19(2), 119-142.
- Molavi, S. C. (2013). *Stateless citizenship: The Palestinian-Arab citizens of Israel*. Brill.
- Morlino, L. (2003). "What is a 'good' democracy? Theory and the case of Italy". *South European Society and Politics*, 8 (3), 1-32.
- Neuberger, B. (2019). "Democratic and anti-democratic roots of the Israeli political system". *Israel Studies Review*, 34(2), 55-74.
- Peteet, J. (2016). "The work of comparison: Israel/ Palestine and apartheid". *Anthropological Quarterly*, 247-281.
- Posel, D. (2011). "The apartheid project, 1948-1970". In Ross, R., Mager, A. K., & Nasson, B. (Eds.), *The Cambridge History of South Africa: Volume 2, 1885-1994*, (pp. 319-368) Cambridge University Press.
- Pypers, E., & Pothier, M. (2015). "South Africa's parliamentary system: From Westminster to hybrid". *Briefing Paper*, 380.
- Regan, B. (2008). "The State of Israel and the apartheid regime of South Africa in comparative perspective". *Holy Land Studies*, 7(2), 201-212.

- Rostbøll, C. F. (2017). "Compromise and toleration: Responding to disagreement". In *Compromise and disagreement in contemporary political theory* (pp. 17-33). Routledge.
- Rouhana, N. N., Rouhana, N. M., & Huneidi, S. S. (2017). "The Psychopolitical Foundations of Ethnic Privileges in the Jewish State". *Israel and Its Palestinian Citizens: Ethnic Privileges in the Jewish State*, 3-35.
- Sharabi, M. (2014). "The relative centrality of life domains among Jews and Arabs in Israel: The effect of culture, ethnicity, and demographic variables". *Community, Work & Family*, 17(2), 219-236.
- Smootha, S. (2002). "The model of ethnic democracy: Israel as a Jewish and democratic state". *Nations and nationalism*, 8(4), 475-503.
- Southall, R. (2000). "The state of democracy in South Africa". *Journal of Commonwealth & Comparative Politics*, 38(3), 147-170.
- Stebbins, R. A. (2017). *From humility to hubris among scholars and politicians: Exploring expressions of self-esteem and achievement*. Emerald Publishing Limited.
- The South African Judiciary (2017). *SA Judiciary Booklet*, Judiciary Publications.
- Wieviorka, M. (1995). *The arena of racism*. Sage Publication.
- Yiftachel O. (2023). "Deepening apartheid: The political geography of colonizing Israel/Palestine". *Frontiers in Political Science*. Jan 11
- Yiftachel, O. (2006). *Ethnocracy: Land and identity politics in Israel/Palestine*. University of Pennsylvania Press.
- Zreik, R., & Dakwar, A. (2020). "What's in the apartheid analogy? Palestine/Israel refracted". *Theory & Event*, 23(3), 664-705.

